

کتاب الاصلاح

اثری در تبیین آرای اسماعیلی از قرن چهارم هجری

○ فیض الله بوشاسب گوشه

دشمنان متعصب اسماعیلیه بوده، ابوحاتم در دوره اسفار و مرداوینج در میان دیلمیان و گیلیان پیروانی یافت و «بازار او به نزدیک ایشان روا شد»، ولی بعد از مدتی «چون دیدند که آن مدت که او وعده کرده بود، امام بیرون آید، در گذشته» و امام موعود او را ظهور نکرد از او رویگردان شدند و خواستند او را بکشند، اما ابوحاتم فرار کرد^۱ و پس از بازگشت به ری بناچار از آنجا به آذربایجان رفت و در سال ۳۲۲ درگذشت. در نتیجه اسماعیلیان منطقه ری و جبال مدتی بی سامان شدند.^۲

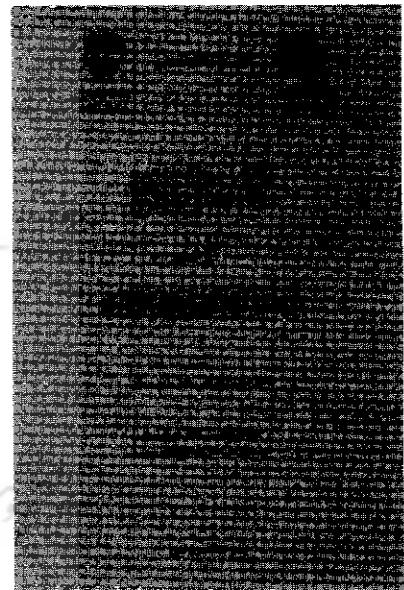
عبدالقاهر بغدادی در اشاره به اسماعیلیان، بعضی از تألیفات اندیشمندان اسماعیلی خراسان و ماوراءالنهر را ذکر کرده: «نسفی کتاب المحصول و ابویعقوب (سجستانی) کتاب اساس الدعوة و کتاب تاویل و کتاب کشف الاسرار را برای ایشان بنوشتند و نسفی و ابویعقوب در بدآموزی خود کشته شدند.^۳ غیر از نسفی و ابویعقوب اندیشمندان صاحب نظر دیگر قلمرو سامانیان ابوحاتم رازی بوده که حداقل پنج اثر از وی باقی مانده که اکثر آنها هنوز به صورت خطی هستند»^۴. از مشهورترین اثر ابوحاتم رازی، کتاب الاصلاح، در سال‌های اخیر چاپ نفیسی صورت گرفته است که مشخصات آن ذکر شد.

(کتاب المحصول نسفی به دست ما نرسیده، ولی بعضی از قسمت‌های آن در کتاب الاصلاح رازی و الریاض حمید الدین کرمانی نقل شده است). نسفی، کتاب المحصول را اندکی پیش از استقرار خلافت فاطمیان یا طی سال‌های نخستین آن نوشته بود. از قرار معلوم نیمه اول آن کتاب، حاوی یک نوع نظام مابعدالطبیعی نوافلاطونی بوده که نسفی خود، وارد کیش اسماعیلی کرده بود و حال آنکه بخش دوم با هفت دور نبوت در تاریخ بشریت

کتاب حاضر، یکی از منابع اعتقادی اسماعیلیان است که در اوایل قرن چهارم هجری توسط یک داعی اندیشمند اسماعیلی تدوین شده است. ابوحاتم رازی در اوایل قرن چهارم رهبری نهضت اسماعیلیه را در ری بر عهده گرفت و بر گسترش فعالیت اسماعیلیان تأکید کرد و داعیانی به نواحی اطراف مانند طبرستان و گرگان و آذربایجان و اصفهان فرستاد. امیر ری - احمد بن علی - دعوت او را پذیرفت و باطنی شد.^۵ احمد بن علی در سال ۳۰۷ از طرف خلیفه عباسی مقتدر به حکومت ری منصوب شده بود ولی بعداً نسبت به خلیفه، ترمذ و عصیان کرد و با فرزندان حسن بن علی اطروش علوی که در طبرستان و گرگان بودند ارتباط برقرار کرد و مطیع آنها شد. در سال ۳۱۱ هـ یوسف بن ابی الساج از آذربایجان به ری لشکر کشید و احمد بن علی از او شکست خورد و کشته شد و سرش به بغداد فرستاده شد.^۶

پس از آن ابوحاتم رازی برای گسترش دعوت به میان دیلمیان رفت^۷ و در بین آنها بر ضد علویان به تبلیغ پرداخت و این مقارن با سال‌های آخر حکومت داعی صفیر حسن بن قاسم بود (۳۱۶-۳۰۴ هـ ق) و جنگ اسفارین شیرویه بر ضد علویان که طی آن حسن بن قاسم از اسفار شکست خورد و حکومت از علویان به دیلمیان به رهبری اسفار منتقل شد. وی به امل آمد و به نام نصر سامانی خطبه خواند و گروهی از علویان را قتل عام کرد (۳۱۶ هـ). پس از چندی اسفار بر ولایت طبرستان، ری و گرگان، قزوین، زنجان، ابهر، قم و همدان و کرج تسلط یافت و بعد نسبت به امیر بخارا عصیان کرد ولی توسط سرداری گیلی کشته شد و حکومت از دیلمیان به گیلیان منتقل گشت. (۳۱۹ هـ).^۸

بنابر این نوشته خواجه نظام الملک که از



- کتاب الاصلاح
- تألیف: ابی حاتم احمد بن حمدان الرازی
- به اهتمام حسین مینوچهر مهدی محقق
- مقدمه (انگلیسی): شین نوموتو/ترجمه مقدمه: سید جلال الدین مجتوبی
- ناشر: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل، ۱۳۷۷ شمسی.

کتاب حاضر، یکی از منابع اعتقادی اسماعیلیان است
که در اوایل قرن چهارم هجری توسط یک داعی اندیشمند اسماعیلی

نویسده است

ابو حاتم رازی در اوایل قرن چهارم هجری به نصرت اسماعیلیه را
در ری بر عهده گرفت و بر گسترش فعالیت اسماعیلیان تأکید کرد و
داعیانی به نواحی اطراف مانند طبرستان و کرمان و آذربایجان و

اصفهان فرستاد

هفتگانه، پیامبران صاحب شریعت و اولوالعزم و چگونگی نجات و رستگاری انسان و رو به رو شدن پیامبران با فرشتگان یا ذکر نمونه‌هایی از احوال آنان.

بحث دربارهٔ این مطالب در کتاب ریاض اثر یک استاد دیگر فلسفه اسماعیلی یعنی حمیدالدین کرمانی هم مطرح شده است. کرمانی در ریاض نقل قول‌هایی را از کتاب الاصلاح رازی و از کتاب النصره سجستانی آورده و «در متن خود با ابوحاتم رازی هم‌سوست در حالی که سجستانی به یاری نسفی می‌آید».^{۳۰} ناشرین کتاب الاصلاح نقل قول‌های کرمانی از ابوحاتم رازی در ریاض را در حاشیهٔ متن اصلی بازنویسی کرده‌اند.

برخلاف عقیدهٔ نسفی که طبیعت نفس کامل نیست. ابوحاتم معتقد است که نفس در ذات خود کامل است (تامه فی ذاته) زیرا نفس در یک حالت کامل (تام) از عقل اول که یک موجود کامل (تام) به شمار می‌آید، صادر شده است. با وجود این ائمه می‌دهد که نفس در فعالیت خود (فعل النفس) به تکامل نیاز دارد. این از آن جهت است که فعالیت نفس در زمان کامل نیست زیرا صدور (انبعاث) آن با زمان (مع الزمان) است اما عقل اول و ایجاد (ابداع) آن، یک وجود واحد است و ایجاد آن مقدم بر زمان (قبل الزمان) محسوب می‌شود. به طور خلاصه، ابوحاتم اظهار می‌کند که نفس در ذات خود کامل است هر چند در فعالیت در زمان ناقص است.^{۳۱}

ابویعقوب سجستانی، خرد را «خلق اول» و مرکز دو جهان و «رحمت خدای» دانسته که «فرو ریخته شد بر آفرینش تا هر چیزی را از نور عقل اول تابشی بود به مقدار آن چیز» و معتقد است که «نفس یا خرد جفت گردد».^{۳۲}

سر و کار داشت. این کتاب باعث شد که ابوحاتم کتاب الاصلاح خود را در انتقاد به آن بنویسد. کتاب الاصلاح، ابویعقوب سجستانی را برانگیخت تا کتابی به نام النصره در دفاع از نظریات استادش نسفی بنویسد. این کتاب سجستانی نیز به دست ما نرسیده است.^{۳۳} ولی کتاب دیگری به فارسی از ابویعقوب سجستانی در دست است به نام کشف المحجوب و شاید همان باشد که عبدالقاهر بغدادی از آن با عنوان کشف الاسرار یاد می‌کند.

ابو حاتم رازی در کتاب الاصلاح موجود از نسفی و کتاب او نام نبرده ولی مطالبی را نقل و مورد انتقاد قرار داده که صاحب‌نظران معتقدند از کتاب المحصول نسفی است.^{۳۴} به نظر نگارنده ابوحاتم، مقدمه‌ای هم بر کتاب خود نوشته بود و در آن مقدمه می‌بایست کتاب المحصول نسفی را معرفی کرده و تصریح کرده باشد که نقل قول‌های کتاب الاصلاح از آن کتاب نسفی است. ولی متأسفانه آنچه از کتاب الاصلاح در دست است آن مقدمه ابوحاتم را ندارد.

به هر حال آنچه از این اثر ابوحاتم رازی موجود است به طور کلی سه مبحث را شامل می‌شود. در مبحث نخست که بخش نسبتاً اندکی از حجم کتاب را در بر گرفته به نقل و تفسیر بعضی از آیات قرآن دربارهٔ پاره‌ای از رفتار و رسوم مذهبی مثل ازدواج و مانند آن و بعضی گناهان می‌پردازد. او این مطلب را توضیح داده که آیات قرآن و دستورات مذهبی یک ظاهر و یک باطن دارد، سپس به معانی ظاهری و باطنی تعدادی از آیات اشاره کرده است.^{۳۵} مبحث دوم که نسبت به مبحث سوم حجم کم‌تری دارد شامل مطالبی فلسفی دربارهٔ جهان‌شناسی و خلقت جهان و روان‌شناسی است. و مبحث سوم و عمدهٔ کتاب مطالبی است دربارهٔ تاریخ مقدس یا ادوار

ابوحاتم، آفرینش‌شناسی (علم پیدایش جهان) را چنین توصیف می‌کند: نفس، صورت مرئی را که طبیعت است از ماده (هیولا) ساخته و پدید آورده است. این صورت یا طبیعت جوهر جهان متوسط (العالم الاوسط) است که بدان به عنوان افلاک نیز اشاره می‌شود. در زیر افلاک موجودات مرکب جهان (مرکیات العالم) و محصولات آن (موالیده) یعنی معدنیات، گیاهان و حیوانات هستند (ص ۲۲-۲۸). سجستانی، نفس را «خلق ثانی» می‌داند که «به صورت مردم فرو آمده» و «نفس در زندگانی پیوسته شود و در اعتنال قرار گیرد و اندر عالم طبیعی هر چه درون مردم است اعتنال تمام نپذیرد و چیزها در عالم به سه بهرست: یکی موات و یکی نبات و یکی حیوان» و معتقد است که نفس به دو قسمت نخست نمی‌پیوندد زیرا «نفس در زندگانی حسی و در اعتنال عقلی پیوندد و این هر دو بهر در مردم است» و حرکت نفس فراهم کنندهٔ همهٔ حرکات‌ها است.^{۳۶}

ابوحاتم، انواع ماده که جهان ما را ساخته‌اند برمی‌شمارد. نخستین آنها شامل حرکت و سکون است و نیز موجودات تخیلی (وهمیه) که نفس، موجب و باعث آنهاست. دوم چهار طبع (الافراد الاربعه) است یعنی: رطوبت، گرمی، سردی و خشکی. سوم شامل چهار عنصر (الامهات الاربعه) است که خود از چهار طبیعت ساخته و ترکیب شده‌اند. (ص ۴۰-۲۷) به نظر ابوحاتم، نوع بشر در این جهان به مانند میوهٔ جهان (ثمرهٔ العالم) است و هر انسانی دارای سه نفس (الانفس الثلاثة) است: نباتی (نامیه) حسی (حسیه) و عقلی (ناطقه) (ص ۳۴-۳۳). در مورد نفس عقلائی بین ابوحاتم و نسفی اختلاف است و آن ناشی از اختلاف آن‌ها، دربارهٔ آموزهٔ نفس است که نسفی طبیعت نفس را

با وجودی که ابوحاتم، جزو اسماعیلیان مخالف ادعای

امامت فاطمیان آفریقا، محسوب می‌شود،

ولی بسیاری از نظریات او بعدها از طرف

صاحب نظران رسمی فاطمیان،

مورد تأیید و استفاده قرار گرفت و

شاید همین موضوع، موجب ماندگاری

کتاب الاصلاح باشد، در صورتی که

المحصل نسفی (نخشی) و النصرة ابو یعقوب سجستانی

چون مورد تأیید فاطمیان نبودند و

از نظر آنان درخور استنساخ و حفظ و رونویسی

محسوب نمی‌شدند.

در نتیجه از میان رفتند

الفلك

و مافیة)

جاری

می‌شود. هر

یک از اصحاب

دور در زمان خود

قطب و نقطهٔ عالم

محسوب می‌شوند که امر

دین بر حول محور آنان دور

می‌زند.

بنابر نظر ابوحاتم، اصحاب شریعت

شش نفرند به جهت اینکه هر کدام از آنان احکام

و سنت‌های دین را برای مردم ترسیم کردند و مردم

را به آنچه که نجات آنان در آن است راهنمایی

کردند. آدم اولین، ناطق و صاحب شریعت است.

چون اولین کسی بود که دستورات دین را آورد. و

آخرین صاحب شریعت محمد (ص) است به جهت

اینکه بعد از او ناطقی نیست که سنتی بیاورد و مردم

را به اجرای آن وارد و اولوالعزم‌ها (اصحاب العزائم)

پنج نفرند، اولین آنها نوح است، چون اولین کسی

بود که شریعت و رسوم آدم را منسوخ کرد و آدم از

اولوالعزم نبود چون قبل از او شریعتی نبود که آن را

منسوخ کند. و اگر آدم دارای شریعت بود

نمی‌توانستیم نوح را اولوالعزم (صاحب العزیمه)

بنامیم. پس پیامبران اولوالعزم عبارتند از نوح و

ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص).

صاحبان دوره‌ها، هفت نفرند، اولین آنها آدم (ع)

و آخرین شان صاحب دور هفتم است که پیامبر

(ص) بنان بشارت داده و فرموده: «اگر از عمر دنیا

فقط یک روز باقی مانده باشد، خدا آن روز را تقدیر

طولانی خواهد کرد تا یکی از فرزندان من خروج کند

و دنیا را که پر از جور شده، پر از عدل گرداند». پس

هنگامی که ادوار شش گانه که ما اکنون در دور

ششم آن «دور محمد (ص)» هستیم تمام شده دور

هفتم شروع می‌شود (ص ۶۱-۵۷).

نویسنده دور هفتم را «دور الادوار» نامیده، به

جهت اینکه مردم در این دور حقیقتاً و عملاً به

اصحاب این دور خواهند پیوست. پس صاحبان

شریعت شش و صاحبان عزائم یا اولوالعزم‌ها پنج و

صاحبان ادوار هفت نفرند (ص ۶۲).

ادوار هفت گانه را به شب و روز و به ایام هفته

تشبیه کرده، شش دور اول را به شب و دور هفتم را

به روز. درجات و حکمت اصحاب شرایع در ظاهر

سخنان‌شان پوشیده است مانند پنهان بودن

ستارگان (کواکب) در روز و منبع بزرگ نور (النیر

الاعظم) به تنهایی در روز آشکار می‌شود،

همچنانکه صاحب دور هفتم ظاهر می‌شود. صاحب

دور هفتم شریعتی نمی‌آورد، بلکه او صاحب کشف

است که بعد از شش دور ظهور می‌کند. ایام هفته را

هم که حکما در همهٔ شرایع وضع کرده‌اند و گردش

زمان و روزگار با آن محاسبه می‌شود، با اصحاب

ادوار هفت گانه مقایسه کرده است که در شش روز

آن عمل و کار است و روز هفتم عید است و روزگار

و فعالیت نیست و اول ایام هفته شنبه است و آخر

آن جمعه^۶. و پنج روز دیگر به اولی نسبت داده

می‌شوند و روز جمعه منفرد است، به نام دور هفتم و

در روز هفتم چیزی خلق نمی‌شود. چنانکه خداوند،

همه چیز را در شش روز آفرید و این شبیه است به

ظاهر شریعت‌ها که در ادوار شش گانه «عمل» وجود

دارد ولی صاحب دور هفتم شریعتی وضع نمی‌کند

که در آن «عمل» وجود داشته باشد بلکه او درون و

باطن شرایع شش ناطق قبل را خواهد گشود و

کشف خواهد کرد (ص ۶۴-۶۳).

ابوحاتم با استناد به آیات قرآن و احادیث

کوشیده است ناطق بودن و صاحب شریعت بودن

آدم و اولوالعزم بودن پنج پیامبر دیگر (از نوح تا

محمد (ص)) را ثابت کند و اظهار کرده که همهٔ

«نطقاء» به دین واحد دعوت می‌کردند و مأمور به

برپا داشتن دین بودند و در دین اختلاف نیست و

اختلاف در ظاهر شریعت‌های آنان دال بر اختلاف

بین آنان نیست و با وجودی که در الفاظ و کلمات

آنان اختلاف وجود دارد، در معنا با هم متفقند (ص

۷۹-۶۵). وی این ادعا را که آدم به توحید بدون

عمل دعوت می‌کرد، رد کرده ولی تصریح کرده

انسان‌های دور اول از شریعت آدم خارج شدند و به

عبادت اصنام پرداختند و تا زمان نوح (ع) این روش

را دنبال کردند. پس از آن به داستان توفان نوح و

بردن ابراهیم، اسماعیل و مادرش را به مکه اشاره

کرده است (ص ۸۳-۸۰).

در صفحات بعد، ابوحاتم، داستان‌هایی از

پیامبران مانند داود، سلیمان، یونس، عمران و زکریا

بیان کرده و در تبیین این داستان‌ها از آیات قرآن و

احادیث استفاده کرده است (ص ۱۱۶-۸۴) ولی

بحث‌های نسبتاً مفصلی دربارهٔ پاره‌ای حالات،

صفات و اعمال پیامبر اسلام (ص) چون «شق

القمر»، «مبشر» و «تذیر» بودن و «شرح صدر» او و

دربارهٔ «لیلة القدر» و نیز توضیحاتی دربارهٔ سایر

«نطقاء» و «لواحق» آنان و بعضی از متبیین آورده

که پرداختن به تمام مباحث او نیازمند فرصت و

مجال دیگری است. در اینجا محثی دیگر از دیدگاه

ابوحاتم، مشتمل بر جمع بندی و قضاوت کلی او

کامل

نمی‌داند در

حالی که ابوحاتم معتقد

است نفس در ذات خود کامل است و

نفس عقلانی اثری از عالم بالاست (ص ۳۷-۳۴).

ابوحاتم، در آغاز مبحث سوم یعنی «ثبوت»

عبارتی را نقل قول کرده که به نظر می‌رسد آن را

از کتاب المحصول نسفی گرفته باشد (گرچه نامی

از نسفی و کتابش در میان نیست)، بنابر آن نقل

قول: «اولین ناطق، شریعتی نداشته و از اولوالعزم

بوده و اولوالعزم، هفت نفرند و صاحب دوره هفتم از

اولوالعزم است» (ص ۵۶). ابوحاتم این مطالب را

غلط دانسته و برای اثبات غلط بودن آن به تعریف

اصطلاحات شریعت و عزیمت و دوره پرداخته و

تفاوت معانی آن اصطلاحات را بیان کرده است.

بنابر نظر ابوحاتم، شریعت آن چیزی است که

«نطقاء» از برنامه‌های دینی با الفاظ ظاهری برای

مردم آورده‌اند و مردم را به آن دعوت کرده‌اند و

برواص و عام مردم واجب است که آنها را بدانند و

قبول کنند و بدان عمل نمایند. کسانی که آنها را

بدانند و عمل کنند و بدون اکراه قبول نمایند اهل

معرفت و غیر آنها اهل جهالت‌اند.

عزیمت از عزم گرفته شده و امری حتمی و

قطعی است و «صاحب العزائم» بدان جهت بدین

اسم نامیده شده‌اند که شریعت‌های انبیای قبل از

خود را نسخ می‌کنند و شریعت و رسوم جدیدی

می‌آورند. اما منظور از دور، مدار اهل عالم است و

مدار این عالم از آسمان و آنچه در آن است (من

نسبت به «ملل» مختلف بیان می‌شود.

وی معتقد به هفت ناطق است، اولین آنها آدم (ع) و آخرین آنها «الناطق القائم بامرالله» «القائم مقام الله» و «الناطق المنتظر» (ص ۲۱۷، ۳۳۶، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۳۹) و ناطقان صاحب شریعت را لواحق هست که وظیفه آنها دعوت به شریعت آن نطقه است و بسیاری از آن لواحق را معرفی کرده و توضیح داده و بسیاری از پیامبران را که در پنج دور نخست بوده‌اند (لواحق) بر شمرده است. در این میان زردشت را جزو دور حضرت موسی (ع) (من اهل دور صاحب التوراة) و صابئین را جزو دور حضرت عیسی (ع) (من اهل دور صاحب الانجیل) دانسته (ص ۱۶۴) ولی راه مزدک و مانی و دیسان (= ابن دیسان) را یکی دانسته و آنها را خارج از ادوار ذکر شده دانسته که با صاحبان آن ادوار در تضاد بوده‌اند (۱۶۲).

وی جامعه دینی را به چهار ملت، به علاوه ملت اسلام دسته‌بندی کرده و آن چهار ملت همان‌هایی هستند که خداوند در قرآن ذکر کرده: یهود، نصاری، مجوس و صابئین و غیر آنها مشرکان و بت پرستانند که ملت محسوب نمی‌شوند (۱۶۲) و آنها را دین‌های نکوهیده (الادیان المذمومة) نامیده به جهت اینکه پیروان آنها (یهود، نصاری، مجوس و صابئین) به پیامبری محمد (ص) اقرار نکردند و آن را انکار کردند (ص ۱۶۵ - ۱۶۴) و اهل اسلام را اهل دین ستوده و اهل حق دانسته است.

ابوحاتم از پنج گروه در اسلام نام برده که چهارتای آنها که طایف «النعل بالنعل» با یهود و نصاری و مجوس و صابئین هستند عبارتند از مرجئه، رافضه، قدریه و مارقه که به ترتیب اشیاء چهار ملت سابق در اسلام اند و بقیه فرقه‌های اسلامی که از این چهار فرقه منشعب می‌شوند مثل این چهار فرقه از فرق «مذمومه» در اسلام محسوب می‌شوند و کسانی که اهل جماعت و اهل حقیقتند آنانند که اهل دین خالصند به ازاء مسلمانان و آنان «اهل الملة الخامسة المحموده» هستند و کسانی هستند که به صاحبان ادوار گذشته اعتراف و اقرار می‌کنند و به «صاحب الدور الاتی» نیز مقر و معترفند. پس «اهل الملل» پنجند: یهود، نصاری، مجوس، صابئین و مسلمانان که چهار تای آنها در گمراهی و یکی از آنها در هدایت است. و فرقه‌های

چهارگانه اهل اسلام مثل آن چهار ملت در کفر و هلاکتند و گروه پنجم از مسلمانان اهل هدایت و نجات (ص ۱۶۶ - ۱۶۵).
ابوحاتم روایتی را نقل کرده که

ظاهراً از نسفی است. بنابر این روایت: «ظهور کلمه به ناطق چهارم تمام (= کامل) شده است» برای اینکه چهارم همیشه تمام کننده حدود است همچنانکه خورشید در «فلک» چهارم است و تمام کننده ستارگان و نورانی‌ترین آنها و از او استفاده می‌برند و به سوی او باز می‌گردند و به همین ترتیب هر چیز وسطی کامل کننده دو طرف خود است و اینکه «خیر الامور اوسطها» ابوحاتم این روایت را غلط دانسته و در رد آن دلایلی آورده از جمله اینکه تشبیه ناطق چهارم به خورشید را غلط می‌داند و می‌گوید ناطق چهارم بر سایر نطقاً افضل نیست و سایر نطقه نسبت به ناطق چهارم مانند نسبت سایر کواکب یا خورشید نیستند و چیزی از او اقتباس نمی‌کنند و پایان آنها هم به او نیست (ص ۱۹۹).

ابوحاتم دلایل دیگری هم در رد درستی آن روایت بیان کرده و به توضیحات مفصل‌تری پرداخته که نظر او را درباره جایگاه هر یک از «نطقه» روشن می‌کند. وی برتری ناطق چهارم بر ناطق سوم و ناطق پنجم را هم خطا می‌داند. وی نوشته ناطق چهارم آورنده چهارمین شریعت نیست بلکه او در ترتیب اصحاب ادوار چهارمین نفر است و جایگاه او در بین صاحبان ادوار مثل جایگاه چهارمین روز هفته است و در ایام هفته برتری با آخرین روز است که در اسلام جمعه و نزد یهود شنبه و نزد نصاری یکشنبه است و در هیچ یک از شریعتها فضیلتی برای روز چهارم نیست. جایگاه ناطق چهارم مثل جایگاه چهارمین روز هفته است، نه مانند جایگاه خورشید میان سایر سیارات (ص ۲۰۲ - ۲۰۰).

در توضیح اینکه ناطق چهارم آورنده شریعت جدید نیست می‌گوید: شریعت‌ها سه تاست و چهارمی ندارد و آنچه از آنها باقی مانده از ناطق‌های چهارم و پنجم و ششم است. شش ناطق نخستین را جفت جفت قرین هم دانسته به نحوی که هر یک از آنان کامل کننده شریعت قرین خود است.

مطالب الإصلاح اثر ابوحاتم رازی، سه مبحث را شامل می‌شود:

- ۱- نقل و تفسیر بعضی از آیات قرآن درباره ظاهر و باطن آیات قرآن و دستورات مذهبی
- ۲- بیان مطالب فلسفی درباره جهان شناسی و خلقت جهان و روان شناسی
- ۳- اشاره به تاریخ مقدس یا ادوار هفت گانه پیامبران صاحب شریعت و چگونگی رستگاری انسان و روزه رو شدن پیامبران با رستگان

بدین صورت که ناطق‌های اول تا سوم هر یک آورنده شریعتی بودند و ناطق‌های چهارم تا ششم به ترتیب تمام کننده و کامل کننده شریعت‌های ناطق‌های اول تا سوم بودند و خود شریعت جدیدی نیاوردند. ناطق چهارم تمام کننده شریعت ناطق اول و ناطق پنجم تمام کننده شریعت ناطق دوم و ناطق ششم تمام کننده شریعت ناطق سوم بود. نویسنده برای اثبات گفته‌های خود آیاتی از قرآن و داستان‌هایی از سرگذشت پیامبران را بیان کرده و در تعیین جایگاه صاحب دور هفتم او را «صاحب الکشف» دانسته و دور هفتم را «دور بسیط» معرفی کرده که صاحبان ادوار قبل مهیا کننده زمینه برای او هستند. صاحب دور هفتم با احدی جفت نمی‌شود و بدین ترتیب او چهارمین اصحاب شرایع بعد از تکرار و جفت شدن آنهاست و او را شریعتی نیست که با شریعت‌های دیگر جفت شود (ص ۲۰۱ - ۲۰۳)

بنابر نظر ابوحاتم شریعت‌های سه گانه با شریعت ناطق سوم و سپس با ناطق ششم تمام و کامل شد و ظهور صاحب دور هفتم به شریعت‌های سه گانه گذشته خاتمه می‌دهد و آن ظهور همراه با آوردن شریعتی جدید نیست بلکه دوری جدید است که با آن عمل خاتمه می‌یابد. (بختیم العمل بها).

و از این جهت او، هم دارای مرتبه چهارم و هم مرتبه هفتم است. دورهای شش گانه دوره کتمان است و دوره او دوره ظهور و مخالف ادوار شش گانه، مانند مخالفت خورشید با ستارگان، که با آشکار کردن نور خود در روز ستارگان ناپدید می‌شوند (ص ۲۱۱ - ۲۱۰).

ابو حاتم برای نشان دادن مرتبه هر یک از «نطقه» آنها را به بدن انسان تشبیه کرده که از شش قسمت: دویله، دو دست، شکم (جوف) و سر تشکیل شده است و قسمت‌های شش گانه بدن را دلیل بر نطقه شش گانه دانسته. آدم را با پای راست و موسی را با دست راسته نوح را با پای چپ و عیسی را به دست چپه ابراهیم را با شکم و پیامبر اسلام (ص) را با سر قیاس کرده و در این مقایسه جایگاه صاحب دور کشف را به عنوان جوهر هفتم (علی مثال الجوهر السابع) که بالقوه حامل قسمت‌های شش گانه در این عالم است و بالفعل حامل آن در عالم اعلی است، توصیف کرده که دور او جفتی است برای عالم بسیط (ص ۲۱۲ - ۲۱۱).

پنجم را بر ناطق‌های اول و دوم، و ناطق ششم را بر پنج ناطق قبل از او برتر و افضل دانسته که در دوره او شریعت‌های قبل کامل شد و عمل و کمال آن - بدون کمال علم - تمام و کامل شد ولی صاحب دور هفتم تمام علم و عمل و کمال آن است (ص ۲۲۰-۲۱۳).

در صفحات بعد، ابوحاتم باز مطالبی را نقل کرده که ظاهراً و بنابر آنچه مصححان کتاب در پا نوشت صفحات یادآوری کرده‌اند مأخوذ از کتاب المحصول نسفی است و ابوحاتم شرح و توضیحات مفصلی برای اثبات اشتباه بودن آن روایات آورده است.

نویسنده و متفکر دیگر اسماعیلی، ابویعقوب سجستانی که آثار متعددی بر جای گذاشته شاگرد و جانشین محمد بن احمد نسفی است. کتاب کشف

قیامت را پیدا شود... و دیگر کی عیسی منسوب است به روح خدا و کلمه خدا که بدمید در مریم از جهت بر رستن و زادن او را. بدانکه همه شریعت‌ها چون کالبدست کلمه خدای را و کلمه خدا چون روح است همه شریعت‌ها را وعده کرد ایزد کی قیامت نزدیک فرود آمدن عیسی بود، یعنی فرو آمدن کلمه خدا، تابان شریعت‌ها زنده گردد و منفعت‌ها آن پیدا شود و آشکار شود آنچه در این شریعت‌ها پنهان است از حقیقت‌ها و سرها. این است معنی فرو آمدن عیسی از آسمان»^{۱۷}.

سجستانی «در معنی نسبت خداوند قیامت به مهدی» نوشته است که سخن پیغمبران پیش از او در حجاب بود ولی در «دور کشف» «حجاب‌ها» برداشته شود و برهان‌ها روشن و دلیل‌های آن آشکارا شود «پس نام آن کس مشتق بود از «هدی» یعنی هیچکس را از او و از

کتاب الاصلاح ابوحاتم رازی یکی از منابع مهم اعتقادی اسماعیلیان محسوب می‌شود

المحجوب فارسی او مشتمل بر هفت بخش یا «مقاله» است. در بخش اول بحث از توحید و در شش بخش دیگر بحث درباره مخلوقات آفریدگار است. سجستانی پس از توضیح درباره دو مخلوق اول و دوم یعنی خرد و نفس به بیان خلقت‌های دیگر: طبیعت انواع (حیوان، نبات...)، پیامبری و ضرورت آن و ضرورت ترتیب و تعدد پیامبران و بشارت پیامبران پیشین به پیامبران آینده و تأیید پیامبران پسین پیامبران پیشین را، پرداخته و در آخرین بخش کتاب درباره «برانگیختن» و سرنوشت پس از مرگ توضیح داده است.

ابوحاتم رازی، روایتی را (به احتمال قریب به یقین از نسفی) نقل کرده که: «پنجمین ناطق به هفتمین ناطق شبیه است» و این روایت را نقد و شباهت بین آن دو ناطق را مردود دانسته است (ص ۲۴۳ و بعد آن). سجستانی در بخش ششم کشف المحجوب که موضوع آن پیامبری است تا اندازه‌ای به این بحث نزدیک شده و شاید می‌خواسته نظر نسفی را تا حدودی تعدیل کند. سجستانی نوشته: «معنی فرو آمدن عیسی از آسمان آن بودگی آن علم و حکمت کی عیسی همی پیدا کرد، خداوند

دعوت او بیرون شدن نباشد... زیرا او مردمان را راه نماید بدانچه در حقیقت ایشان است و بنان علم‌ها راه نماید کی بر آن آفاق و انفس گواهی دهد... از این جهت نسبت کردند خداوند قیامت را به مهدی» سجستانی، نفوس را در «دورستر» به بیماری تن تشبیه کرده که امید به سلامت دارند و «خداوندان دورهای ستر چون طبیعت‌اند» که بیماران را به پرهیز از خوردن بعضی چیزها یا به خوردن داروهایی معالجه می‌کنند و «هر یکی چیزی فرمایند از مصلحت طب. چون کار به خداوند قیامت رسد بگشاید ایشان را از همه بندهای علت و با عادت خویش برد و غذا و شراب خویش و به تندرستی رساند و این نشان مهدی بوذ و آن فایده‌ها و علم‌ها و حکمت‌های او کی راه‌نمایی است مردمان را به مهدی و خداوند دور کشف. این است نسبت خداوند قیامت به مهدی»^{۱۸}.

به هر حال کتاب الاصلاح ابوحاتم رازی یکی از منابع مهم اعتقادی اسماعیلیان محسوب می‌شود. و با وجودی که ابوحاتم جزو اسماعیلیان مخالف ادعای امامت فاطمیان افریقا محسوب می‌شد، ولی بسیاری از نظریات او بعدها از طرف

صاحب نظران رسمی فاطمیان مورد تأیید و استفاده قرار گرفت و شاید همین موضوع موجب ماندگاری کتاب الاصلاح باشد، در صورتی که المحصول نسفی (نخشی) و النصرة ابویعقوب سجستانی چون مورد تأیید فاطمیان نبودند و از نظر آنان در خور استنساخ و حفظ و رونویسی محسوب نمی‌شدند، در نتیجه از میان رفتند».

پی نوشت‌ها:

- ۱- نظام الملک ابو علی حسن بن علی: سیاست نامه (سیرالملوک)، به کوشش جعفر شمار، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۲۵۵.
- ۲- ابن الاثیر، عزالدین علی: کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۳، ترجمه عباس خلیلی، تهران، علمی (بی نا) ص ۱۸۴.
- ۳- عبدالقاهر بندادی، ابومنصور: ترجمه الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب در اسلام، ترجمه محمد جواد مشکور، (تهران) انتشارات اشرافی، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص ۲۰۳-۲۰۲.
- ۴- مسعودی، ابوالحسن: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۷۴، ص ۵۵۸ و ۷۴۲، حمزة بن حسن اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شمار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۳۱۶ به بعد.
- ۵- سیاست نامه، ص ۲۵۷-۲۵۶.
- ۶- دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزاد روز، ص ۱۳۲.
- ۷- ترجمه الفرق بین الفرق، ص ۲۰۳.
- ۸- محقق، مهدی: سرآغاز کتاب الاصلاح، ص سیزده.
- ۹- دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۷۱.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۱۷۱، محقق سرآغاز کتاب الاصلاح، ص دوازده و حواشی صفحات متعددی از کتاب از جمله: ص ۵۶ ح ۵، ص ۶۷ ح ۱۲، ص ۷۱ ح ۲ و صفحات دیگر
- ۱۱- کتاب الاصلاح، جزء الاول، ص ۲۳-۵.
- ۱۲- شین نوموتو، مقدمه کتاب الاصلاح، ص بیست و هشت.
- ۱۳- کتاب الاصلاح، ص ۲۵-۲۳
- ۱۴- ابویعقوب سجستانی: کشف المحجوب، با مقدمه به زبان فرانسه به قلم هنری کرین، تهران، طهوری، چاپ سوم، ۱۳۶۷، مقاله اول: در توحید، ص ۲۷-۱۵.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۲۹-۲۷.
- ۱۶- دکتر شین نوموتو در مقدمه‌ای بر کتاب الاصلاح در تبیین نظر ابوحاتم به جای جمعه «سبت (شنبه)» را روز معاف از کار یا عمل دانسته که اشتباه است. ص سی و یک.
- ۱۷- کشف المحجوب، ص ۸۱-۸۰.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۸۲-۸۱.
- ۱۹- برای توضیح بیشتر در این زمینه ر. ک: دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۷۱.